



اتفاق جانسوز ملاقات دختر سه ساله با پدر در خرابه شام

حضرت رقیه در واقعه عاشورا حدود سه سال سن داشت که بعد از شهادت امام حسین(ع) و یارانش در عصر عاشورا به همراه دیگر زنان بنی‌هاشم توسط سپاه یزید به اسیری رفت.

حضرت رقیه در واقعه عاشورا حدود سه سال سن داشت که بعد از شهادت امام حسین(ع) و یارانش در عصر عاشورا به همراه دیگر زنان بنی‌هاشم توسط سپاه یزید به اسیری رفت. یزید دستور داد سر امام حسین (ع) را به دختر کوچک نشان دهند و او را ساکت کنند، اما وقتی حضرت رقیه (س) و امام حسین(ع) باز هم به هم رسیدند، اتفاق جانسوزی افتاد.

به گزارش خبرگزاری مهر، اصل وجود دختری سه ساله برای امام حسین (علیه السلام) در منابع شیعی آمده است. در کتاب کامل بهایی نوشته علاءالدین طبری (قرن ششم هجری) قصه دختری چهار ساله که در ماجرای اسارت در خرابه شام در کنار سر بریده پدر به شهادت رسیده، آمده است، اما در مورد نام او که آیا رقیه بوده یا فاطمه صغری و ... اختلاف است.

همچنین سید بن طاووس در کتاب «لهوف» خود می‌نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اشعاری در بی‌وفایی دنیا می‌خواند، حضرت زینب (س) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام (علیه السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سختم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک زنید و صورت نخرانید و سخنی ناروا مگویید و خویشتن‌دار باشید.»

مادر حضرت رقیه(س)

براساس نوشته‌های بعضی کتاب‌های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه (علیها سلام)، ام اسحاق است که پیشتر همسر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه السلام) به عقد امام حسین (علیه السلام) درآمده است. مادر حضرت رقیه (س) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می‌آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.

نام مادر حضرت رقیه (س) در بعضی کتاب‌ها، ام جعفر قضاعیه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. همچنین نویسندگان معالی السبطین، مادر حضرت رقیه (س) را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی معرفی می‌کند که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین (علیه السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام) نیز به شمار می‌آید.

البته لازم به ذکر است که این مطلب از نظر تاریخ‌نویسان معاصر پذیرفته نشده است؛ زیرا در منابع تاریخی آمده است که ایشان هنگام تولد امام سجاد (ع) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را 23 سال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال 37 هـ. ق. دانسته‌اند. از این جهت امکان ندارد، او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در یک صورت قابل حل است که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو مادر امام سجاد (علیه السلام) است.

نامگذاری حضرت رقیه(س)

رقیه از «رقی» به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است. گویا این اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام رقیه در شمار دختران امام حسین(ع) کمتر به چشم می‌خورد و به اذعان برخی منابع، احتمال اینکه ایشان همان فاطمه بنت الحسین(ع) باشد، وجود دارد. در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین (ع) دو اسم داشته‌اند و امکان تشابه اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد.

گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد. چنانچه در کتب تاریخی آمده است: «در میان کودکان امام حسین (ع) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین (ع) مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می‌داشتند، هر فرزند دختری که خدا به ایشان می‌داد، نامش را فاطمه می‌گذاشت. همان گونه که هرچه پسر داشتند، به احترام پدرشان امام علی (ع) وی را علی می‌نامید.»

اسیری حضرت رقیه(س)

حضرت رقیه در واقعه عاشورا حدود سه یا چهار سال سن داشت که بعد از شهادت امام حسین(ع) و یارانش در عصر عاشورا به همراه دیگر زنان بنی‌هاشم توسط سپاه یزید به اسیری رفت. از درون خرابه‌های شام، صدای کودکی به گوش می‌رسید. همه آنهایی که در میان اسرا بودند، خوب می‌دانستند که این صدای رقیه، دختر کوچک امام حسین (ع) است. او حالا از خواب بیدار شده بود و سراغ پدرش را می‌گرفت. انگار که خواب پدرش را دیده بود. یزید دستور داد سر امام حسین (ع) را به دختر کوچک نشان دهند و او را ساکت کنند، اما وقتی حضرت رقیه (س) و امام حسین(ع) باز هم به هم رسیدند، اتفاق جانسوزی افتاد.

این بار، پدر در سوگ رقیه نشست

چقدر بی‌تابی دخترم! این همه دلشکستگی چرا؟ مگر دست‌های کوچک در امتداد نیایش عمه، تنها از خدا آمدن بابا را طلب نکرد؟ اینک آمده‌ام در ضیافت شبانه‌ات و در آرامش خرابه‌ات. کوچک دلشکسته‌ام! پیش‌تر نیز با تو بودم و می‌دیدمت. شعله بر دامن و سوخته‌تر از خیمه آه می‌کشیدی و در آمیزه خار و تاول، آبله و اشک، صحرای گردان را به امید سر پناهی می‌سپردی.

مهربان دلشکسته‌ام! صبور صمیمی! مسافر غریب و کوچک من!
مگر نگفتی که بابا که آمد، آرام می‌گیرم. این همه ناآرامی چرا؟ مگر نگفتی بابا که آمد سر بر دامنش می‌گذارم و می‌خوابم؟ نه ...، نه دخترکم خواب! می‌دانم اگر بخوابی، دیگر عمه نمی‌خوابد.
می‌دانم خواب تو، خواب همه را آشفته می‌کند.
نه ... خواب دخترم!
دخترم! بگذار لب‌های چوب خورده‌ام امشب میهمان بوسه‌ای باشد از پیشانی سنگ خورده‌ات؛ از گیسوی پریشان چنگ خورده‌ات؛ از شانه‌های معصوم تازیانه دیده‌ات؛ از صورت رنگ پریده سیلی خورده‌ات. بگذار امشب، مثل شب آرامش تنور بر زانوان زهرا آسوده بخوابم.
نه دخترم! خواب! بگذار بابا بخوابد و چنین شد که رقیه (س)، هنگامی که سر پدر در آغوشش بود، جان سپرد.